جلسه 446

یکشنبه 08/01/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

تنبیه سوم: گاهی جزاء واحد است ولکن شرط متعدد است. مثل إذا جاء زید و کان راکبا فأکرمه. مفهوم شرط در اینجا با انتفاء احد الشرطین محقق می شود. اگر زید بیاید ولکن راکب نباشد، منتفی است وجوب اکرام او.

و اگر شرط واحد بود و جزاء متعدد، مثل إذا جاءک زید فأکرمه و صل خلفه. اختلاف است بین قائلین به مفهوم شرط، که آیا با انتفاء شرط مجموع الجزائین منتفی می شود، یعنی إذا لم یجئ زید مجموع فأکرمه و صل خلفه منتفی است. اما ممکن است صل خلفه منتفی نباشد. لم یجئک زید، شما رفتید به دیدن او، ولی نماز پشت سر او بخوانید. مجموع الجزائین منتفی می شود عند انتفاء الشرط نه کل واحد من الجزائین. این یک نظر است که حضرت امام بگذریم که در اصول مفهوم شرط را نپذیرفته اند، اما در فقه هر کجا که ما برخورد کردیم دیدیم ایشان استدلال می کنند به مفهوم شرط، بلکه یکجا گفته اند که ولو صناعت مفهوم شرط را اثبات نکرد اما فهم عرفی آن را اثبات می کند. به هر حال در فقه ایشان مفهوم شرط را اجراء کرده اند. اما این را مطرح می کنند که اگر ما دو جزاء داشتیم مثل إذا طلعت الشمس فیجیء زید ویجیء عمرو، مفهومش انتفاء مجموع المجیئین است نه انتفاء کل واحد منهما. اگر شمس طلوع نکند مجموع مجیء زید و مجیء عمرو محقق نمی شود، اما ممکن است مجیء عمرو به تنهایی محقق بشود.

مرحوم آقای خوئی فرموده اند نخیر، ظاهر این جمله این است که هر جزائی مستقلا لحاظ شده است. إذا جاءک زید فأکرمه و صل خلفه ظاهرش این است که فأکرمه به تنهایی معلق شد بر مجیء زید، و صلّ خلفه هم به تنهایی معلق شد بر مجیء زید. با انتفاء مجیء هم اکرمه منتفی می شود و هم صل خلفه.

اقول: انصافا اگر دلیل ما بر مفهوم شرط این باشد که ادات شرط ظهور در تعلیق جزاء بر شرط دارد، ظاهرش این است که وجوب اکرام زید موقوف علی مجیئه، حق با آقای خوئی است، وجوب اکرام زید و وجوب الصلاة خلف زید موقوف علی مجیئه، ظاهرش این است که تک تک هر کدام بطور مستقل موقوفند بر مجیء. نفرمود مجموعهما. مجموعهما قرینه زائده می خواهد. اگر کسی بگوید وجوب اکرام زید و وجوب الصلاة خلفه یتوقف علی مجیئه، این ظهور در انحلال دارد. و لکن کسانی که مفهوم شرط را از راه اطلاق أوی قبول کرده اند مثل مرحوم نائینی، فرمودند چون عدل ذکر نشد برای إن جاء زید، یا کسانی که از راه اطلاق مقامی و به تعبیر بهتر انصراف مفهوم شرط قائل شدند که گفتند اگر عدلی داشت مقام اقتضاء می کرد که آن عدل را بیان کند، نه اطلاق لفظی که مرحوم نائینی می گفت، خب اینها باید مثل امام بگویند. چرا؟ برای اینکه یکفی در نکته عدم ذکر عدل که نگفتند إن جاء زید أو مرض یکفی در این که احد الجزائین معلق است بر خصوص مجیء زید. برای چی بگویند إن جاء زید أو مرض فأکرمه و صل خلفه؟ برای چی بگویند؟ وجوب اکرام در فرض مرض زید ثابت نیست. همین مقدار کافی است لازم نیست که تک تک این دو جزاء منتفی بشود. ینتفی کل واحد من الجزائین بانتفاء الشرط.

وانصاف هم همین است که اگر ما قائل شدیم به مفهوم شرط، روشن نیست که از راه اینکه ادات شرط افاده تعلیق و توقف می کند مفهوم شرط ثابت بشود. ولذا قدر متیقن علی القول بمفهوم الشرط همان است که حضرت امام فرمود، انتفاء مجموع الجزائین بانتفاء الشرط نه انتفاء کل واحد منهما. بله اگر ادات شرط مفادش تعلیق و توقف باشد حق با آقای خوئی است، می گوید وجوب اکرام زید و الصلاة خلفه یتوقف علی مجیئه. اگر شما بگوئید مجیء زید و مجیء عمرو یتوقف علی دعوتهما، خب ظاهرش این است که مجیء زید مستقلا و مجیء عمرو مستقلا توقف دارند بر دعوت، اگر دعوت نکنیم ولی عمرو بیاید، می گویند تو که گفتی مجیء زید و مجیء عمرو یتوقف علی دعوتهما. آن آقا بگوید نه، مقصودم این است که مجموعشان اگر بخواهند بیایند یعنی هر دو بخواهند بیایند توقف بر دعوت دارد. اما اگر دعوت نکنی هر دو نمی آیند اما عمرو می آید. خب این خلاف ظاهر است. اگر مفاد ادات شرط توقف و تعلیق باشد ظهورش در انحلال است.

و این مطلی در روایات زیاد در فقه مورد ابتلاء هست، من حدّث الناس فلم یکذبهم و عامل الناس فلم یظلمهم و وعدهم فلم یخلفهم فهو ممن کملت مروته و ظهرت عدالته و حرمت غیبته. هم شرط متعدد است من عامل الناس فلم یظلمهم و حدّث الناس فلم یکذبهم و وعدهم فلم یخلفهم و هم جزاء متعدد است، خب این بحث پیش می آید که اگر کسی یکی از این سه شرط را تحصیل نکرد آیا این جزاءها منتفی است؟ مثلا وعده داد خلف وعده کرد دیگر نه مروتی از او ظاهر می شود و نه عدالتی دارد و نه غیبت او حرام است. خب این یک بحثی است که باید در جای خودش بشود، ویک مقدار هم مبتنی است بر همین بحث امروز.

بله البته ما این جمله من عامل الناس فلم یظلمهم و... را از ادات شرط نمی دانیم. اما همه اینطور نیستند. مرحوم آقای تبریزی به مفهوم همین روایت استدلال می کند در ارشاد الطالب برای جواز غیبت متجاهر به فسق.

تنبیه چهارم: تنبیه مهمی است. اگر دو جمله شرطیه داشته باشیم، جزاء واحد باشد ولی شرط متعدد. مثال معروف إذا خفی الاذان فقصر، إذا خفی الجدران فقصر. تطبیق فقهی انشاءالله در آخر بحث عرض خواهد شد. فعلا یک مثال اصولی ولو بطور فرض مطرح می شود.

بنابر اینکه جمله شرطیه مفهوم داشته باشد حالا یا مطلقا یا بخاطر خصوصیت در این دو خطاب، مثلا در صحیحه محمد بن مسلم می گوید: المسافر متی یقصر؟ امام در جواب فرمودند: إذا تواری عن البیوت. می دانید لفظ خفاء جدران در هیچ روایتی نیامده است، مستند این تعبیر همین روایت صحیحه است که إذا تواری عن البیوت، هنگامی که مسافر از بیوت شهر پنهان بشود. مشهور معنا کرده اند که یعنی مسافر به جائی برسد که دیگر بیوت شهر را نبیند. یعنی خفاء الجدران، خفاء جدران بیوت البلد. خب بلا اشکال این مفهوم دارد. چون در سؤال سائل گفت المسافر متی یقصر؟ امام در جواب فرمود: إذا تواری عن البیوت، مسلّم مفهوم دارد. راجع به خفاء اذان هم صحیحه عبدالله بن سنان اصلا تصریح می کند به مفهوم. می گوید إذا سمع المسافر الاذان أتم الصلاة و إذا لم یسمع الاذان قصّر. پس هیچ شبهه ای در ثبوت مفهوم در اینجا نیست. یا کسی بگوید من اساسا مفهوم شرط را قبول دارم. در جائی که احد الشرطین محقق بشود شرط دوم محقق نشود، مثلا خفاء اذان بشود ولی خفاء جدران نشود، چه باید کرد؟ خب خفاء اذان شد ولی خفاء جدران نشد، چه باید کرد؟

احتمال های ثبوتی عمدتا سه تا است:

راه اول: اینکه از اطلاق مفهوم در هر دو رفع ید بکنیم. اطلاق مفهوم إذا خفی الاذان فقصر می گوید که شرط لازم برای وجوب قصر خفاء الاذان است، و چیز دیگری موجب وجوب قصر نمی شود. یعنی إذا لم یخف الاذان فلایجب القصر. تقیید بزنیم، بگوئیم إذا لم یخف الاذان فلایجب القصر الا إذا خفی الجدران. إذا خفی الجدران فقصر هم همینطور، مفهومش این است که إذا لم یخف الجدران فلایجب القصر این اطلاق مفهوم را تقیید بزنیم بگوئیم إذا لم یخف الجدران فلایجب القصر الا إذا خفی الاذان. به این می گوید جمع أوی. جمع أوی یعنی ما آمدیم به إذا خفی الاذان فقصر أو اضافه کردیم، گفتیم إذا خفی الاذان أو خفی الجدران. به آن إذا خفی الجدران هم أو اضافه کردیم گفتیم أو خفی الاذان. به این می گویند جمع أوی. این یک راه.

راه دوم: اینکه بیائیم بگوئیم نخیر، ما جمع واوی می کنیم، یعنی می گوئیم اگر خفاء اذان و خفاء جدران با هم شد قصر واجب است، اگر احدهما هم منتفی شد قصر واجب نیست. برخلاف جمع أوی که می گفت إذا حصل احدهما وجب القصر، اما وجه دوم می گوید إذا حصل کلاهما وجب القصر وإذا انتفی احدهما لم یجب القصر. این تقیید واوی و جمع واوی است، یعنی به هر کدام واو اضافه کردید.

این هم راه دوم. هر کدام از این دو راه هم قائلینی دارد. راه اول راهی است که مشهور به آن ملتزم هستند. محقق عراقی هم که تعلیقه هایش خیلی اصولی است صریحا گفته است که مقتضای تقیید أوی این است، از باب إذا تعدد الشرط و اتحد الجزاء.

راه دوم هم راهی است که برخی از بزرگان متأخرین از جمله آقای شبیری زنجانی قائلند.

راه سوم: این است که بگوئیم از خطاب دوم فهمیدیم که اصلا مولا در مقام مفهوم نیست. مفهوم بی مفهوم. عرف اینطور می گوید. عرف می گوید من تا زمانی وفادار بودم به مفهوم شرط که جمله شرطیه یکی باشد. اما وقتی که رقیب پیدا کرد چون مفهوم شرط مفهوم قوی که نیست بلکه از باب انصراف وامثال آن هست، ولذا می فهمیم که اصلا در مقام بیان حصر نبوده است. ولذا اصلا احتمال می دهیم شیء ثالثی موجب قصر بشود.

این قول هم نتیجه اش کفایة احدهما هست مثل نتیجه قول اول، ولکن احتمال اینکه شیء ثالثی هم موجب وجوب قصر باشد با این وجه ثالث نفی نمی شود.

مرحوم آخوند فرموده اقوی به نظر عرف همین وجه سوم است.

حالا مرحوم آخوند مفهوم شرط را قائل نیست، ولی می گوید اگر هم قائل بودیم اینجور می گفتیم که دیگر کشف می کنیم که مولا در مقام مفهوم و بیان حصر و انتفاء الجزاء عند انتفاء الشرط نیست.

این سه وجه در مسأله.

اساس اشکال باید ببینیم کجاست. تعارض بین إذا خفی الاذان فقصر با إذا خفی الجدران فقصر مرکزش کجاست. مرکز تعارض را پیدا کنیم تا بعد ببینیم چه باید کرد. مرکز تعارض بین این دو خطاب مفهوم احدهما است، اطلاق مفهوم احدهما با اطلاق منطوق دیگری این مرکز تعارض است. این را توضیح بدهم:

منطوق إذا خفی الاذان فقصر خود منطوق یک اطلاقی دارد و آن این است که می گوید خفاء الاذان شرط کافی است برای وجوب قصر. این را از کجا فهمیدیم؟ از اطلاق واوی إذا خفی الاذان که نفرمود و خفی الجدران، از اطلاق واوی إذا خفی الاذان فهمیدیم خفاء الاذان شرط کاف. چون اطلاق واوی داشت. اگر اطلاق واوی نداشت، می گفتیم شاید خفاء الاذان شرط غیر کافی باشد، خفی الاذان بضم خفاء الجدران. اما اطلاق واوی منطوق می گوید خفاء الاذان شرط کافی است برای وجوب قصر. این اطلاق منطوق در إذا خفی الاذان است، می گوید من شرط کافی هستم. معارض برای این اطلاق منطوق چیست؟ آیا معارضش اطلاق منطوق در دیگری است که می گوید خفاء الجدران شرط کافی است برای وجوب القصر؟ نه، مگر نمی شود هم خفاء الاذان شرط کافی باشد برای وجوب قصر و هم خفاء الجدران از باب شرط غیر منحصر. اگر شرط غیر منحصر باشد هم خفاء الاذان شرط کافی است برای وجوب قصر و هم خفاء الجدران شرط کافی است. إذا وجد احدهما کفی فی وجوب القصر.

پس معارض اینکه إذا خفی الاذان فقصر می گوید خفاء الاذان شرط کافی است برای وجوب القصر مفهوم إذا خفی الجدران فقصر است، اطلاق أوی إذا خفی الجدران فقصر است، که می گوید خفاء الجدران شرط لازم است برای وجوب القصر. اطلاق منطوق می گوید که مثلا خفاء الاذان شرط کافی است. این اطلاق منطوق است، به این می گویند اطلاق واوی. اطلاق مفهوم می گوید شرط لازم است، لایقوم مقامه شیء، إذا انتفی انتفی الجزاء. به این می گویند شرط لازم. و این مفهوم است دیگر. شرط لازم آن چیزی است که إذا انتفی انتفی الجزاء واین را مفهوم بیان می کرد.

پس منطوق إذا خفی الاذان فقصر می گوید خفاء الاذان شرط کافی است، معارضش اطلاق مفهوم در إذا خفی الجدران فقصر است که می گوید خفاء الجدران شرط لازم است. و اگر خفاء الجدران منتفی شد وجوب قصر منتفی می شود. معنای شرط لازم این است دیگر، که إذا انتفی انتفی الجزاء.

پس تعارض بین دو منطوق نیست.

سؤال وجواب: شکی نیست که کسی که مفهوم می گیرد از خصوصیت خطاب مفهوم گیری می کند، اما خصوصیت خطاب إذا خفی الاذان فقصر تحلیل می شود به دو چیز، یکی منطوق ویکی آن خصوصیتی که منشأ انتزاع مفهوم شد. منطوق می شود وجوب القصر عند خفاء الاذان. خب این تعارضش با چی است؟ تعارضش با مفهوم دیگری است که می گوید که انتفاء وجوب القصر عند انتفاء خفاء الجدران، اگر جدران خفاء پیدا نکرد وجوب قصر نیست، این می گوید اگر خفاء اذان شد وجوب قصر هست.

سؤال وجواب: جواب دادم، ما که نمی خواهیم بگوئیم مفهوم از کجا استفاده شد. بلااشکال مفهوم از خصوصیت جمله شرطیه استفاده می شود، اما مراد از منطوق آن جهت ایجابی جمله شرطیه است که می گوید وجوب القصر عند خفاء الاذان، این می شود منطوق. بله جمله شرطیه خصوصیت زائده ای دارد که ما از آن مفهوم انتزاع می کنیم می گوئیم انتفاء وجوب القصر عند انتفاء الاذان.

نتیجه این شد که بین اطلاق منطوقها تعارضی نیست، چون ممکن است هم خفاء الاذان شرط کافی باشد و هم خفاء الجدران شرط کافی باشد. یجب القصر عند خفاء الاذان، یجب القصر عند خفاء الجدران، با هم تنافی ندارند. تنافی بین اطلاق منطوق در یکی از این دو خطاب است و اطلاق مفهوم در دیگری.

وقتی اینجور شد گفته می شود که سؤال این است که مرحوم نائینی این فرمایش را فرموده است که چه تعینی دارد که شما بیائید از اطلاق مفهوم رفع ید کنید که نتیجه اش می شود جمع أوی. اطلاق مفهوم در هر کدام معارض است با اطلاق منطوق در دیگری. إذا خفی الاذان فقصر یکی مفهومی دارد و یک منطوقی. منطوقش می گوید خفاء الاذان شرط کافی است، معارض است با مفهوم إذا خفی الجدران فقصر که می گوید إذا لم یخف الجدران فلاتقصّر، خفاء الجدران شرط لازم است. اگر خفاء جدران منتفی شد قصر هم منتفی می شود. خب یک راه برای حل تعارض این است که مفهوم هر دو را نگاه بکنید، از اطلاق مفهوم این دو صرف نظر بکنید، یعنی بگوئید إذا لم یخف الاذان فلاتقصر را تقیید می زنیم، می گوئیم إذا لم یخف الاذان فلاتقصر الا فی فرض خفاء الجدران. مفهوم إذا خفی الجدران هم این است که إذا لم یخف الجدران فلاتقصر، این اطلاق مفهوم را هم تقیید می زنیم می گوئیم الا إذا خفی الاذان. نتیجه اش می شود جمع أوی.

مرحوم نائینی گفته این راه که متعین نیست که شما بیائید اطلاق منطوق ها را که به آن می گویند اطلاق واوی که هر کدام می گویند من شرط کافی هستم، آنها را حفظ کنید بیائید اطلاق مفهوم ها را تقیید بزنید. نه، اطلاق مفهوم این با اطلاق منطوق آن دیگری معارض است. چه وجهی دارد اطلاق مفهوم این نابود بشود ولی معارضش که اطلاق منطوق در دیگری است سالم بماند؟ ترجیح بلامرجح است.

پس مقتضای صناعت به نظر محقق نائینی این است که تعارض موجب نابودی هر دو طرف معارضه باید بشود و الا ترجیح بلامرجح است. اطلاق مفهوم این خطاب نابود می شود. اطلاق منطوق خطاب دیگر هم نابود می شود، چون او هم طرف معارضه است. هر اطلاق مفهومی با اطلاق منطوق دیگری معارض است، هر دو با هم تساقط می کنند. یعنی هم اطلاق مفهوم نابود می شود و هم اطلاق منطوق. یعنی دیگر نه می توانیم بگوئیم خفاء الاذان شرط لازم است و نه می توانیم بگوئیم شرط کافی است. هیچکدام را نمی توانیم بگوئیم. چون شرط کافی بودن را اطلاق منطوق می گفت. شرط لازم بودن را اطلاق مفهوم می گفت. هر دو با هم ساقط شدند. نتیجه این می شود که در جائی که خفی الاذان و لم یخف الجدران، حصل احدهما ولم یحصل الآخر ما دستمان از این دو خطاب کوتاه می شود، نتیجه این می شود که باید رجوع کنیم به اصل عملی. انشاء الله بقیة الکلام فردا.